

سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۲۸ - بهار ۱۴۰۱، ص ۱۵۷ - ۱۷۶	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲
تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۷/۲۸	تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰	نوع مقاله: پژوهشی
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2021.88337	

حکم سرایت جنایت عفوشده

دکتر مهدی موحدی محب (نویسنده مسئول)

دانشیار دانشگاه سمنان

Emil: movahedi@semnan.ac.ir

دکتر حسن پورلطف اله

دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان

دکتر سید سجاد محمدی

مدرس گروه حقوق موسسه آموزش عالی غیرانتفاعی سراج تبریز

چکیده

مجازات قصاص از جمله حقوق انسانی است که از سوی صحاب حق (مجنی علیه) اسقاط شدند است. پرسش اساسی این که عفو جنایت اولیه از سوی مجنی علیه چه تأثیری بر مسئولیت کیفری جانی در قبال سرایت بعدی جنایت به نفس یا عضو دیگر دارد؟ در دیدگاه منتسب به مشهور فقها، در فرض سرایت به عضو، جانی محکوم به دیه آن و در فرض سرایت به نفس، محکوم به قصاص نفس است و در هر دو فرض باید دیه جنایت عفوشده به جانی مسترد شود. تنها تفاوت دیدگاه دوم با قول نخست عدم لزوم رد دیه جنایت عفوشده در فرض سرایت به نفس است. دیدگاه سوم، عفو از جنایت را به منزله عفو از سرایت نیز دانسته و جانی را در قبال سرایت بعدی مسئول نمی‌داند. بر اساس دیدگاه برگزیده، اگر سرایت مقصود جانی باشد یا وسیله ارتکاب جرم نوعاً سبب سرایت باشد، جانی در قبال سرایت محکوم به قصاص است، وگرنه در صورت سرایت به نفس، رد دیه جنایت عفوشده نیز واجب نیست. نوشتار حاضر ضمن تحلیل مبانی فقهی مسئله، نقد مدلل و ابتکاری اقوال و پاسخ به اشکالات مطرح شده، اصلاح مواد قانونی مربوط را بر اساس دیدگاه اخیر همراه با ملاحظات مطرح شده درباره آن پیشنهاد می‌کند.

واژگان کلیدی: گذشت، حق الناس، دیه، مسئولیت، جانی، مجنی علیه.



HomePage: <https://jfiqh.um.ac.ir/>

Vol. 54, No. 1: Issue 128, Spring 2022, p.157-176

Online ISSN: 2538-3892



Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 26-08-2020

Revise Date: 19-10-2020

Accept Date: 19-01-2021

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86677>

Article type: Original Research

The Precept of Spread of the Forgiven Crime

Mahdi Movahedi Moheb

Ph.D. Associate Professor, Semnan University (Corresponding Author)

Email: movahedi@semnan.ac.ir

Hassan Pour Lotfallah

Ph.D. Graduate of Islamic Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Semnan University

Sayyed Sjad Mohammadi

Ph.D. Lecturer, Department of Law, Seraj Higher Education Institute of Tabriz

Abstract

The retaliation punishment is among individual rights which may be waived by the right holder (the victim). The essential question is that what effect does forgiving of the original crime by the victim have on the criminal's criminal responsibility for subsequent spread of the crime to the soul or other organ? According to the view attributed to the famous jurists, in case of spread to an organ, the criminal is sentenced to pay its blood money and in case of spread to the soul, he is sentenced to retaliation and in both cases, the blood money of the forgiven crime should be returned to the criminal. The only difference between the second view and the first opinion is the non-necessity of returning the blood money of the forgiven crime in case of spread to the soul. Under the third view, forgiving the crime is equal to forgiving the spread and the criminal is not responsible for subsequent spread. According to the selected view, if spread is intended by the criminal or the instrument of crime typically causes the spread, the criminal is sentenced to retaliation for spread; otherwise, in case of spread to the soul, returning the blood money of the forgiven crime is not necessary either. The present paper, in addition to analyzing the jurisprudential bases of the issue, reasoned and innovative criticism of opinions and answering the raised problems, proposes the modification of legal provisions based on the latter view with the raised considerations about it.

Keywords: Forgiveness, Individual Rights, Blood Money, Responsibility, Criminal, Victim



مقدمه

پس از وقوع جنایتی که توسط مجنی علیه گذشت شده، ممکن است جنایت اولیه به عضو دیگر یا نفس مجنی علیه سرایت کند و سبب تلف عضو یا نفس وی شود. سرایت آن است که زخم وارد بر مجنی علیه بهبود نیابد و بیش از اندازه مدنظر جانی، زیان برساند؛ مثلاً دست کسی را قطع می‌کند و او در اثر خونریزی بسیار کشته می‌شود یا انگشت کسی را قطع می‌کند و در اثر پیشرفت زخم، به ناچار دست او را قطع می‌کند (خاوری و همکاران، ۱۸۵). پرسش مطرح شده در این مقام آن است که بخشش جنایت اولیه، چه آثاری بر سرایت ناشی از آن جنایت دارد یا چه تأثیری بر مسئولیت کیفری جانی در قبال سرایت ایجاد شده دارد؟ باتوجه به آنکه وقوع این فرض در عالم خارج بسیار محتمل است، امکان طرح این مسئله در محاکم قضایی نیز بسیار زیاد خواهد بود. همچنین، باتوجه به اختلاف مبنایی فقیهان در حکم فقهی این مسئله، از سوی دیگر نگارندگان بر آن شدند تا با استقرای نظرات فقیهان و استقصا در فهم و تحلیل مبانی و ادله هریک و نیز اعتبارسنجی مبانی فقهی مسئله، حکم فقهی آن را بررسی کنند. ناگفته پیداست که اگر مجنی علیه قبل از بهبودی جنایت، آن را عفو کند، جنایت وارده نیز بدون سرایت بهبود یابد، اختلافی در این نیست که عفو در جنایت عمد سبب سقوط قصاص و در جنایات خطای محض یا شبه عمد سبب سقوط دیه است (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۶۳۷/۳؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴). این مطلب در میان فقه‌های اسلام، امری پذیرفته است، هرچند به مزنی از فقیهان اهل سنت نسبت داده شده که بخشش قبل از بهبودی جنایت، موجب اثر نیست و استقرار جنایت با بهبودی کامل آن است. از این رو، عفو قبل از بهبودی اعتباری ندارد (صاحب‌جواهر، ۴۲۴/۴۲). البته این قول چندان موجه نیست؛ از این رو که به محض وقوع جنایت، حق مقابله به مثل برای مجنی علیه ثابت می‌شود (علامه حلی، مختلف الشیعة، ۴۶۴/۹) که مجنی علیه با عفو خود، در واقع همان حق ثابت شده را اسقاط کرده و عدم بهبودی جنایت، مانع از اسقاط آن نخواهد بود. از این رو، فقیهان امامی بدون هیچ اختلافی، چنین عفو را موجب سقوط مسئولیت می‌دانند و در این زمینه ادعای اجماع نیز کرده‌اند (شهید ثانی، ۳۰۸/۱۵). صاحب‌جواهر نیز بعد از نقل دیدگاه اقلیت فقیهان عامه، با این عبارت که «این حکم، مخالف کتاب، سنت و اجماع است» آن را ناموجه دانسته است (صاحب‌جواهر، ۴۲۴/۴۲). بنابراین، بی‌تردید اگر مجنی علیه قبل از بهبودی کامل جنایت، جانی را عفو کند و جنایت نیز بدون تسری، بهبود یابد، این عفو مجنی علیه سبب سقوط مجازات جنایت و رهایی جانی از مسئولیت کیفری آن می‌شود. اما آنچه در نوشتار حاضر محور بحث قرار می‌گیرد، فرضی است که پس از عفو جنایت از سوی مجنی علیه، سرایت ایجاد شده و به تلف عضو یا نفس می‌انجامد. این مسئله در منابع فقهی امامیه راجع به جنایت بر انگشت مطرح شده است؛ شخصی انگشت کسی را قطع می‌کند و بعد از اینکه مجنی علیه او را عفو کرد، جراحت انگشت به دست مجنی علیه یا نفس وی سرایت می‌کند. درباره حکم فقهی این مسئله، دیدگاه‌های مختلفی در فقه امامیه مطرح شده است



که در این مجال پس از طرح و نقد دلایل آن‌ها و پاسخ ابتکاری به اشکالات، به جمع‌بندی مسئله می‌پردازیم. در خصوص نگاه فقه سنی به مسئله نیز در برخی منابع اهل سنت همچون کتاب «القصاص و الدیات فی الشریعة الإسلامية»، نظر ابوحنیفه در خصوص موضوع این مقال این‌گونه ترسیم شده است: «... و إن سری الجرح إلى نفس المجنی علیه فأزهدتها و مات، فإن كان عفو المجنی علیه کان بلفظ الجنایة أو بلفظ الجراحة و ما یحدث منها صحّ العفو و لاشیء علی الجنانی، لأن لفظ الجنایة تناول القتل، و كذلك الجراحة و ما یحدث منها فکان ذلك عفواً عن القتل فیصح. و إن کان عفوه بلفظ الجراحة و لم یذكر و ما یحدث منها لم یصح العفو ...»؛ در صورت سرایت جراحات به نفس مجنی‌علیه و مرگ وی، اگر عفو به لفظ جنایت باشد (یعنی مجنی‌علیه بگوید: جنایت را عفو کردم) یا اینکه با لفظ جراحات بوده و بگوید: جراحات و آنچه از آن ایجاد می‌شود را عفو کردم، در این دو فرض، عفو صحیح بوده و جانی در قبال سرایت، مسئولیتی ندارد؛ زیرا لفظ جنایت و همچنین لفظ جراحات و آنچه از آن ایجاد می‌شود، شامل قتل هم می‌شود. بنابراین این فروض، عفو از قتل بوده و صحیح است. اما اگر عفو با لفظ جراحات بوده و آنچه از آن ایجاد می‌شود را نگوید، عفو صحیح نیست... (زیدان، ۱۱۸). دلیلی که ابوحنیفه بر این قول ارائه می‌کند آن است که مجنی‌علیه از قطع یا جراحات، عفو کرده؛ اما قطع و جرح، غیر از قتل است. بنابراین، قتل، مدنظر عفوکننده نبوده و هریک از قطع، جرح و قتل، پی‌آمد مخصوص به خود را (حسب مورد، قطع، ارش، قصاص یا دیه) دارد و عفو یکی از دو چیز متفاوت، عفو از دیگری به حساب نمی‌آید... البته به واسطه ایجاد شبهه، به جای قصاص، دیه واجب می‌شود (همان، صص ۱۱۸ تا ۱۱۹). از نگاه شافعیه و حنابله، اگر جنایت از مواردی است که قصاص در آن واجب است (مثل قطع کف)، در صورت سرایت پس از عفو، قصاص نفس واجب نمی‌شود؛ زیرا قصاص، تبعیض‌بردار نیست و اگر در بخشی از نفس به واسطه عفو، ساقط شده، در تمام آن ساقط خواهد بود و اگر جنایت از مواردی است که قصاص در آن واجب نمی‌شود (مثل جراحات جائفه)، در صورت سرایت به نفس پس از عفو، قصاص واجب می‌شود (همان، صص ۱۲۰ و ۱۲۳).

البته در خصوص سابقه قانونگذاری این مسئله باید گفت: این مورد از خلأهای قوانین پیشین (قانون راجع به مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۶۱ و نیز قانون مصوب ۱۳۷۰) به شمار می‌رفت که در مواد ۳۰۰ و ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بدان پرداخته شد. در این نوشتار، ضمن تبیین دیدگاه‌های موجود و بررسی مبانی و نقد دلایل هریک، به تبیین مستدل نظر برگزیده و پیشنهاد اصلاح مواد پیش‌گفته براساس آن می‌پردازیم.

۱. دیدگاه نخست: تفصیل بین سرایت عضوی و نفسی

گروهی از فقیهان در حکم سرایت بعدی جنایت عفو شده، میان سرایت جنایت به عضو و نفس، قائل به تفصیل شده و حکم متفاوتی برای هریک پیش‌بینی کرده‌اند که به هر دو فرض مسئله به تفکیک می‌پردازیم.



۱. ۱. سرایت به عضو

قانلان این دیدگاه بر این باورند که اگر شخصی انگشت کسی را قطع کند و مجنی علیه این جنایت را عفو کند و سپس، جنایت ارتكابی به دست مجنی علیه سرایت کند، در این صورت برای مجنی علیه دیه دست ثابت می‌شود، اما دیه انگشتی که قبلاً عفو شده است از دیه دست کم می‌شود. به‌دیگر سخن، مجنی علیه مستحق دریافت دیه دست بدون دیه انگشت است (شهید ثانی، ۳۰۷/۱۵؛ علامه حلی، ارشاد الاذهان، ۲۱۲/۲). عده‌ای به قدری این دیدگاه را در فقه امامیه مشهور دانسته‌اند که بر آن ادعای اجماع نیز کرده‌اند (صاحب‌جواهر، ۴۲۴/۴۲). در واقع، مطابق این دیدگاه، عفو قبلی مجنی علیه فقط در خصوص اصل جنایت (قطع انگشت) که موقع عفو ثابت شده است، مؤثر است، اما راجع به سرایت بعدی تأثیری ندارد و جانی در قبال سرایت جنایت به دست مجنی علیه، محکوم به دیه خواهد بود که البته دیه انگشتی که مجنی علیه قبل از سرایت عفو کرده است، از دیه دست کسر می‌شود.

ادله دیدگاه سرایت جنایت به عضو: عمده دلیل فقهی این دیدگاه در فرض سرایت جنایت به عضو این است که از آنجا که مجنی علیه هنگام عفو جانی، جنایتی را عفو کرده که فی الحال ثابت بوده که عبارت است از قطع انگشت، بنابراین ایجاد سرایت به عضو پس از عفو مجنی علیه، در واقع جنایتی جدید به شمار می‌آید که ارتباطی به جنایت اولیه عفو شده ندارد (همان، ۴۲۴)؛ از این رو عفو جنایت موجود، مستلزم عفو صدمات بعدی نیست؛ هر چند صدمات بعدی ناشی از آن و نتیجه سرایت همان جنایت باشد. محقق اردبیلی متأثر از همین اندیشه، در فرض سرایت به عضو می‌نویسد: «عفو از قطع انگشت، مستلزم عفو از سرایت به دست که بعداً ایجاد شده، نیست؛ زیرا مجنی علیه، جنایت واقع شده (قطع انگشت) را عفو کرده است، نه آنچه که بر آن مترتب می‌شود» (مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴). بنابراین، جانی در قبال این سرایت، ضامن است و باید دیه دست مجنی علیه را بعد از کسر دیه انگشت (که عفو شده)پردازد.

۱. ۲. سرایت به نفس

ممکن است شخصی عضوی از اعضای کسی را قطع کند و مجنی علیه پیش از بهبودی کامل، جانی را عفو کند، سپس جنایت به جان مجنی علیه سرایت کند و موجب مرگ وی شود. در این فرض، به مشهور فقیهان منتسب است که اگر پس از عفو مجنی علیه، سرایت ناشی از جنایت عفو شده موجب مرگ مجنی علیه شود، برای اولیای دم حق قصاص نفس ثابت است؛ اما پیش از استیفای این حق باید دیه عضو عفو شده را به جانی پردازد؛ زیرا آن از سوی مجنی علیه عفو شده است و اگر طرفین، قصاص نفس را با دیه مصالحه کنند؛ دیه عضوی که قبلاً عفو شده است از دیه نفس کسر می‌شود. نخستین بار شیخ طوسی در کتاب خلاف، این دیدگاه را مطرح ساخته و دیگر فقیهان نیز آن را پذیرفته‌اند. وی تصریح می‌کند: «اگر کسی انگشت دیگری را قطع کند و مجنی علیه آن را عفو کرده و سپس به نفس مجنی علیه سرایت کند، قصاص نفس برای ولی مقتول



ثابت شده و واجب است دیه انگشتی که مجنی علیه آن را عفو کرده به جانی پرداخت شود و اگر ولی مقتول (با مصالحه) دیه بگیرد، با کسر دیه انگشت، دیه نفس را از جانی می‌گیرد» (۲۰۸/۵). همچنین، شهید اول نیز در این باره می‌گوید: «اگر شخصی که انگشتش قطع شده، قبل از بهبودی جنایت، آن را عفو کند و سپس به نفس مجنی علیه سرایت کند، برای ولی مقتول بعد از رد دیه انگشت، حق قصاص نفس ثابت است» (۳۹۸). فقیهان دیگری نیز قائل به همین دیدگاه شده‌اند (شهید ثانی، ۳۰۹/۱۵؛ صاحب‌جواهر، ۴۲۷/۴۲؛ ابن‌شجاع قطن، ۵۷۱/۲). بنابراین، مطابق این دیدگاه، عفو مجنی علیه، تنها در خصوص جنایت موجود در حال عفو مؤثر است؛ نه جنایتی که در اثر سرایت بعدی ایجاد شده است. بر این اساس، اولیای دم پس از پرداخت دیه عضو عفو شده، استحقاق قصاص جانی را دارند.

ادله دیدگاه سرایت جنایت به نفس

الف. عموم آیات سلطنت و قصاص: عمده ادله استنادی این دیدگاه، آیات شریفه‌ای چون «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳) یا آیه شریفه «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ...» (مائده: ۴۵) است که قائلان این دیدگاه به آن‌ها استناد کرده‌اند (طوسی، ۲۰۸/۵). تبیین استدلال به این شکل است که از یک سو با قتل هر شخص، برای ولی مقتول، استیلائی مقابله به مثل را قرار داده و از سوی دیگر، برای برقراری عدالت و انصاف قضایی، در مقابل قتل نفس، قصاص نفس را برای ولی مقتول مشروع دانسته است. در مسئله پیش‌رو نیز هرچند سرایت و مرگ مجنی علیه بعد از عفو، واقع شده است، اما از آن‌رو که ناشی از جنایتی ناحق است، مسئله محل بحث مشمول آیات شریفه فوق خواهد بود که در مقابل قتل نفس، قصاص جانی را مشروع دانسته است. از این‌رو، در صورت سرایت جنایت عفو شده به نفس مجنی علیه، اولیای دم حق قصاص جانی را دارند.

ب. عدم امکان عفو ما لم یجب: تبیین این استدلال به این شکل است که قتلی که در اثر سرایت جنایت عفو شده رخ داده است، در واقع قتلی عمد به شمار می‌رود که مستوجب قصاص است و عفو سابق مجنی علیه موجب سقوط قصاص نفس نیست؛ زیرا این عفو ناظر به جنایتی است که موقع عفو ثابت بوده است؛ حال آنکه سرایت به نفس در زمان عفو ثابت نبوده و بعداً ایجاد شده است (حلی، ۶۴۰/۴؛ صاحب‌جواهر، ۴۲۷/۴۲). در واقع طبق این استدلال، قتل بعدی ناشی از سرایت، جنایتی مستقل محسوب می‌شود که به دلیل عدم وجود آن در زمان عفو، متأثر از حکم جراحت سابق نمی‌شود؛ چراکه به نوعی به اسقاط ما لم یجب می‌ماند. بنابراین، عفو جراحت قبلی در خصوص قتل بعدی مؤثر نخواهد بود.

ج. اجماع منقول: بر این دیدگاه از سوی برخی ادعای اجماع شده است. شیخ طوسی در کتاب خلاف بعد از ذکر حکم این مسئله، با عبارت «علیه اجماع الفرقة وأخبارهم» راجع به این دیدگاه ادعای اجماع کرده است (۲۰۸/۵). صاحب‌جواهر الکلام نیز راجع به این حکم، هرگونه خلاف و اشکال را نفی کرده و معتقد



است: اگر مجنی علیه بعد از قطع انگشت، جانی را عفو کند و سپس جنایت به جان مجنی علیه سرایت کند، حق قصاص نفس برای ولی مقتول ثابت است، هیچ اشکال و خلافتی در میان فقیهان امامیه در این زمینه وجود ندارد.^۱ (۴۲۷/۴۲). بنابراین، اجماع مطرح شده نیز یکی از ادله استنادی مشهور محسوب می شود که برای اثبات این دیدگاه استناد شده است.

د. تناظر عفو با قصاص پیش از سرایت: دلیل استنادی مشهور این است که حکم فقهی بخشش قبل از ایجاد سرایت، همچون حکم قصاص قبل از ایجاد سرایت است (شهید ثانی، ۳۰۸/۱۵)؛ چراکه مجنی علیه حق قصاص فوری جانی را داشته است، هر چند افضل آن است که تا بسته شدن زخم صبر کند (علامه حلی، مختلف الشیعة، ۴۶۴/۹). بر این اساس، همان طور که در فرض جنایت بر عضو در صورتی که پس از استیفای قصاص از سوی مجنی علیه، جنایت عضوی به جان مجنی علیه سرایت کرده و موجب مرگ وی شود، قصاص عضو موجب سقوط قصاص نفس نیست. در مسئله محل بحث نیز حکم عفو قبل از سرایت به نفس، عیناً نظیر قصاص قبل از سرایت است و باید گفت: عفو پیش از سرایت، موجب سقوط قصاص نفس نمی شود.

البته گفتنی است که فقهای مشهور با وجود آنکه بر اساس ادله یاد شده حکم به قصاص شخص جانی در قبال قتل ناشی از سرایت کرده اند، اما از سوی دیگر، مسئله محل بحث را با مسئله قتل شخص ناقص توسط فرد کامل قیاس کرده و معتقدند: از آن رو که قصاص عضو با عفو سابق مجنی علیه ساقط شده است، این مسئله نظیر مسئله جنایت شخص کامل بر شخص ناقص است که در آن قصاص شخص کامل توسط شخص ناقص در صورتی ممکن است که مازاد دیه شخص کامل به وی پرداخت شود (حلی، ۶۴۰/۴؛ صاحب جواهر، ۴۲۷/۴۲). بنابراین، در این مورد نیز قصاص نفس جانی در صورتی جایز است که قبل از استیفای آن، دیه عضو عفوشده به جانی پرداخت شود.

۳.۱. نقد و بررسی دیدگاه نخست

بنا بر آنچه گفته شد مطابق دیدگاه منتسب به مشهور، اگر بعد از عفو مجنی علیه، جنایت اولیه به عضو یا نفس مجنی علیه سرایت کند و موجب تلف عضو یا نفس وی شود، در فرض تلف عضو، جانی محکوم به دیه و در فرض تلف نفس، محکوم به قصاص نفس خواهد بود که در دو فرض باید دیه عضو عفوشده به جانی مسترد شود. در واقع، این قول در حکم فقهی این مسئله، میان سرایت عضوی و سرایت جانی، قائل به تفصیل شده و گویا در فرض سرایت به عضو، جنایت را غیر عمد دانسته و جانی محکوم به دیه عضو شده است؛ اما در فرض سرایت به نفس، جنایت عمدی محسوب شده و جانی محکوم به قصاص نفس می شود. ملاحظه وارد به این دیدگاه آن است که برای این تفصیل، دلیل موجهی از سوی قائلان به آن مطرح نشده است؛ چراکه اگر سرایت ایجاد شده، عمد محسوب شود، بدون تفصیل بین سرایت عضوی و نفسی، بنا بر اصل جانی باید

۱. «و لو سرت الجنایة الإصبع التي فرض العفو عنها إلى نفسه، كان للولی القصاص فی النفس بلاخلاف وإشکال فیه عندنا» (صاحب جواهر، ۴۲۷/۴۲).



حسب مورد، محکوم به قصاص عضو یا نفس شود و اگر سرایت، غیر عمد محسوب شود، در هر دو فرض باید حسب مورد، محکوم به دیه عضو یا نفس شود.

یکی از فقیهان معاصر در این باره معتقد است: اگر سرایت وارده، به سبب اتفاقی بودن، غیر عمد محسوب شود، در هیچ یک از دو فرض (سرایت عضوی و نفسی) موجب قصاص نیست و اگر سرایت به دلیل آنکه مقصود جانی بوده یا به این دلیل که وسیله ارتکاب جرم نوعاً سرایت آور بوده، عمد محسوب شود، در هر دو فرض یادشده موجب قصاص است^۱ (تبریزی، ۳۳۶). بنابراین، محتمل صحیحی برای تفصیل یادشده در قول مشهور مطرح نشده است.

اشکال و پاسخ: ممکن است در توجیه و تعلیل تفصیل یادشده در دیدگاه نخست گفته شود: در فرض سرایت به عضو، استمرار عفو مجنی علیه همچنان مفروض است، ولی در فرض سرایت بر نفس، ولی دم وارد میدان می شود و حق قصاص را مطالبه می کند، نه آنکه استمرار عفو قبلی مطرح باشد.

چه بسا در پاسخ، بتوان گفت: فرض اینکه چه کسی در این مسئله مستحق مطالبه قصاص یا دیه است؛ فرقی در حکم مسئله ایجاد نمی کند؛ زیرا چه در فرض سرایت به عضو و چه نفس، اگر منظور مجنی علیه از عفو سابق فقط جنایت موجود باشد، نه سرایت بعدی، این پرسش مطرح خواهد شد که حکم سرایت بعدی چیست؟ اما اگر منظور مجنی علیه از عفو جنایت سابق، مجموع جنایت موجود و سرایت بعدی ناشی از آن باشد، طبعاً جانی نباید راجع به جنایات بعدی ناشی از سرایت، محکوم به قصاص باشد؛ چراکه بر اساس قاعده «الساقط لا یعود» حق قصاصی که مجنی علیه پیش تر با اختیار خود ساقط کرد، دیگر قابل مطالبه نیست. بنابراین ملاک حکم، نوع عفو مجنی علیه است و به نظر می رسد اینکه فی الحال چه کسی، خود مجنی علیه یا ولی دم در مقابل سرایت بعدی حق مطالبه دارد، نمی تواند فارق حکم مسئله باشد.

۲. دیدگاه دوم

قائلان این دیدگاه در مسئله سرایت بعدی جنایت عفو شده، در فرض سرایت به عضو، همانند دیدگاه منتسب به مشهور معتقدند که جانی در قبال سرایت ایجاد شده، محکوم به دیه عضو است و دیه جنایت عفو شده از دیه عضو کسر خواهد شد. اما در فرض سرایت به نفس برخلاف نظر مشهور، اولیای دم را بدون لزوم پرداخت مقدار دیه جنایت عفو شده، مستحق قصاص جانی می دانند. علامه حلی با محل اشکال دانستن دیدگاه مشهور مبنی بر مشروط کردن قصاص نفس بر استرداد دیه جنایت مورد عفو، به این دیدگاه ابراز تمایل کرده است^۲ (قواعد الأحکام، ۳/۳۶۷). امام خمینی نیز درباره اینکه اگر کسی انگشت دیگری را قطع کند و مجنی علیه آن

۱. «لا یخفی ما فیہ، فإنہ إذا كانت السراية اتفاقية فلا توجب القصاص لا في الأطراف ولا في النفس، وإنما توجب الدية، وإن كانت الجنایة بقصد السراية أو كونها بألة تسري عادة یثبت القصاص بالسراية في الأطراف وفي النفس؛ لصدق كونها جنایة عمدية» (تبریزی، ۳۳۶).

۲. «الوسر الی النفس کان للولی القصاص فی النفس بعد رد ما عفی عنه، علی اشکال» (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳/۶۲۷).



را عفو کند و سپس این جنایت به نفس مجنی علیه سرایت کند، در اینکه آیا قبل از قصاص جانی، پرداخت دیه انگشت عفوشده بر اولیای دم واجب است یا خیر؟ می نویسد: «فیه اشکال بل منع» (۵۵۲/۲). در واقع این دیدگاه از یک سو مطابق دیدگاه مشهور است؛ یعنی در فرض سرایت عضوی، جانی را بعد از کسر جنایت عفوشده، محکوم به پرداخت دیه عضو می داند و از سوی دیگر، در فرض سرایت نفسی، از این رو که اولیای دم را بدون رد دیه جنایت مورد عفو مستحق قصاص جانی می داند، مخالف دیدگاه مشهور است.

۱.۲. دلیل دیدگاه دوم

عمده دلیل ارائه شده مبنی بر عدم وجوب استرداد دیه جنایت عفوشده در فرض سرایت به نفس این است که از یک سو عضو انسان، داخل در ماهیت نفس وی است؛ از این رو حکم مسئله محل بحث مثل حکم مسئله قصاص شخص کامل در مقابل ارتکاب قتل کسی است که دستش به وسیله دیگری یا آفتی قطع شده است؛ یعنی همان طور که اگر فرد سالمی کسی را که دستش در اثر جنایت دیگر یا آفتی قطع شده، به قتل برساند، در صورتی که اولیای دم قصاص را اختیار کنند، لازم نیست دیه یک دست را به وی پرداخت کنند، در مسئله محل بحث نیز همین حکم جاری است. بنابراین در دلیل عدم لزوم رد دیه عضو عفوشده گفته می شود: «فعله من دخول الطرف فی النفس، فهو کقتل کامل بمن قطع یده غیره أو تلف بأفة» (صاحب جواهر، ۴۲۷/۴۲) و از سوی دیگر، حکم مسئله محل بحث همچون سرایت بعد از قصاص است؛ یعنی همان گونه که اگر کسی انگشت شخصی را قطع کند و پس از قصاص انگشت، جنایت اولیه سرایت به نفس مجنی علیه کند؛ به رغم ثبوت قصاص نفس برای اولیای دم، پرداخت دیه عضو قصاص شده واجب نیست؛ در مسئله محل بحث نیز چنین است^۱ (مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴). در واقع در این استدلال، مستدل مسئله محل بحث را با مسئله قصاص شخص کامل در مقابل شخص ناقص العضوی که یکی از اعضایش در اثر جنایت دیگر یا به سبب آفتی تلف شده است یا با مسئله سرایت بعد از قصاص، همسان محسوب کرده است و از آنجا که در این دو مسئله، موقع استیفای قصاص نفس برای اولیای دم رد دیه مازاد واجب نیست، به سبب تشابه نزدیک این دو مسئله با مسئله محل بحث در این ملاک کلی که عضو انسان، داخل در ماهیت نفس او است؛ در این مسئله نیز می توان حکم به عدم وجوب پرداخت دیه جنایت عفوشده قبل از استیفای قصاص نفس کرد.

۲.۲. نقد و بررسی دیدگاه دوم

این دیدگاه از آن رو که در سرایت جنایت به نفس، قصاص جانی را مشروط به پرداخت دیه جنایت مورد عفو نمی داند، قابل دفاع است؛ اما از این رو که، میان سرایت عضوی و نفسی قائل به تفصیل شده است و در سرایت به عضو، جانی را محکوم به دیه و در سرایت به نفس، محکوم به قصاص کرده، درخور نقد به نظر می رسد؛ چراکه اگر سرایت، عمد محسوب شود، در هر دو فرض (سرایت به عضو و نفس) باید موجب

۱. «لأنه بمعفو عنه كأنه اقتض منه، فكما لا يجرم لوسرى الجرح بعد اقتصاصه عوضه فيقتله بالسراية من غير رد لما استفاه فكذا المقام» (صاحب جواهر، ۴۲۷/۴۲).



قصاص باشد و اگر غیر عمد به شمار آید، در هر دو فرض، موجب دیه، بنابراین برای تفصیل یادشده وجهی به نظر نمی‌رسد. از سوی دیگر، نمی‌توان به‌طور مطلق در فرض سرایت به عضو، جانی را محکوم به دیه کرد؛ همان‌طور که در فرض سرایت به نفس نیز نمی‌توان جانی را به‌طور مطلق محکوم به قصاص دانست، بلکه محکومیت جانی به دیه یا قصاص، در هر دو فرض مسئله، نسبی است؛ به این معنا که اگر سرایت، عمدی محسوب شود، جانی محکوم به قصاص و اگر غیر عمد به شمار آید، محکوم به پرداخت دیه است^۱ (تبریزی، ۳۳۶). بنابراین، حکم مطلق نیز خالی از اشکال نیست.

۳. دیدگاه سوم

بر اساس این نظر، اگر شخصی به عضوی از اعضای کسی جنایتی وارد کند و مجنی‌علیه، جنایت وارده را عفو کند و سپس در اثر سرایت ناشی از همین جنایت، عضو دیگر مجنی‌علیه تلف شود یا در اثر سرایت به نفس بمیرد، این احتمال هست که قصاص عضو و قصاص نفس ساقط شود (مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴)؛ یعنی نه در فرض سرایت جنایت مورد عفو به عضو دیگر، مجنی‌علیه استحقاق قصاص عضو جانی را داشته باشد، نه در صورت سرایت به نفس، اولیای دم حق قصاص داشته باشند.

۳.۱. مبانی فقهی دیدگاه سوم

الف. تبعیت ضمان سرایت از ضمان اصل: در صورتی که اصل جنایت توسط مجنی‌علیه عفو شود، آثارش نیز به تبع آن عفو می‌شود. بنابراین، جانی در قبال سرایت ناشی از جنایت اولیه ضامن نخواهد بود. از این رو، محقق اردبیلی در تعلیل عدم قصاص عضو یا نفس ناشی از سرایت بعد از عفو می‌نویسد: «لأنه قد عفا عن هذه الجنایة فصار ما ثبت بها ساقطاً و باقی اثره أيضاً معفو تبعاً، لأنه غیر مضمون حینئذ؛ از آنجاکه (مجنی‌علیه) این جنایت را عفو کرده، پس آنچه که با این جنایت ثابت شده، ساقط می‌شود و اثر به‌جامانده از این جنایت نیز به تبع اصل جنایت، مورد عفو خواهد بود؛ زیرا در آن صورت، اثر به‌جامانده از این جنایت غیر مضمون است» (همان، ۱۴۱). در واقع، این استدلال مبتنی بر این حکم فقهی است که ضمان سرایت تابع ضمان اصل جنایت است. اگر اصل جنایت، مورد ضمان باشد، سرایت ناشی از آن نیز ضمانت‌آور است و هرگاه اصل جنایت مورد ضمان قرار نگیرد، سرایت ناشی از آن نیز به تبع، محکوم به ضمان نیست (صاحب‌جواهر، ۴۲/۴۲؛ مقدس اردبیلی، ۱۴/۱۱۴).^۲ در مسئله محل بحث نیز از آنجاکه اصل جنایت به دلیل آنکه عفو شده است، مضمون نیست؛ سرایت ناشی از آن نیز غیر قابل ضمان است.

۱. «من آن فی الجراحة بقطع الاصبع فيما لو سرت إلى النفس یثبت القصاص علی إطلاقه، غیر صحیح، فإنه إثمًا یكون كذلك إذا كانت السراية مقصودة للجاني أو كانت السراية إلى النفس أمراً عادياً غالباً، و إلا فعلى الجاني الدية كما أنه فيما كانت السراية إلى الكف اتفاقاً یثبت ديتها و إلا ثبت القصاص فی الكف» (تبریزی، ۳۳۶).

۲. و حینئذ فلا یضمنها أي السراية لو لم یضمن الجنایة لأن ما لا یضمن أصله لا یضمن سرائته (صاحب‌جواهر، ۴۲/۴۲)؛ ضمان سرائته تابع لضمان أصله (مقدس اردبیلی، ۱۴/۱۱۴).



این استدلال، به برخی از فقیهان اهل سنت نیز نسبت داده شده است: «... و عند أبي يوسف و محمد يصح العفو ولا شيء على القاتل. وجه قوليهما أنّ السراية إلى النفس أثر الجراحة و العفو عن الشيء يكون عفو عن أثره كما إذا قال عفوت عن الجراحة و ما يحدث فيها» (زیدان، ۱۱۸).

ب. تبادر عرفی: هنگامی که مجنی علیه به اختیار خود به عفو و گذشت از جنایت وارده تصریح می کند، تبادر عرفی از این عفو، عفو از مجموع این جنایت و سرایت ناشی از آن است. بنابراین، جانی در قبال اصل جنایت و سرایت ناشی از آن ضامن نخواهد بود. محقق اردبیلی در فرض سرایت جنایت عفو شده، در مقام مدلل ساختن قول به عدم ثبوت قصاص عضو یا نفس می گوید: «لأنّ المتبادر من العفو عن الجنایة، العفو عنها وعن جميع لوازمها؛ زیرا متبادر از عفو جنایت، عفو از آن و از جمیع لوازم آن است» (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۱/۱۴). این استدلال، حاوی این نکته است که اگر این مسئله، بر عرف و اهل زبان عرضه شود، عفو از جنایت را، عفو از خود جنایت و تمام آثار آن به شمار می آورند. بر این اساس، جانی در قبال سرایت ایجاد شده، محکوم به ضمان نخواهد بود.

۳. ۲. نقد و بررسی ادله دیدگاه سوم

ادله این دیدگاه در جای خود، مخدوش و قابل نقد به نظر می رسد.

الف. قائلان این دیدگاه برای اثبات ادعای خود به این قاعده مشهور فقهی استناد کرده اند که هرگاه اصل جنایت غیر قابل ضمان باشد، سرایت ناشی از آن نیز غیر مضمون است، حال آنکه در مسئله محل بحث وجهی برای استناد به این قاعده فقهی وجود ندارد؛ چراکه منظور از غیر قابل ضمان بودن اصل جنایت در این قاعده فقهی آن است که اصل جنایت، فی نفسه و از ابتدای ارتکاب، غیر قابل ضمان باشد؛ مانند مجازات های حدی و قصاص که از روی استحقاق صورت گرفته است؛ نه جنایاتی که در اصل، محکوم به ضمان است ولی با عفو بعدی مجنی علیه، ضمان ساقط شده است. ضمن آنکه سقوط ضمان سرایت در مسئله محل بحث به استناد ادعای اطلاق این قاعده نیز به وضوح مردود است^۱ (صاحب جواهر، ۴۲/۴۲۸)؛ به این معنا که موضوع قاعده مذکور، متفاوت از موضوع مسئله محل بحث است و به عبارتی تخصصاً از آن خارج است. بنابراین نمی توان با استناد به اطلاق این قاعده فقهی، حکم به عدم ضمان سرایت ناشی از جنایت کرد.

ب. نتیجه استناد به تبادر در این مسئله، نه همسو با مدعای مستدل، بلکه در جهت عکس آن است؛ چراکه از نگاه عرف، کاملاً روشن است که چه بسا مجنی علیه، جنایت وارده را به دلیل ناچیز بودن و عدم گمان به سرایت بعدی آن، عفو می کند و این به منزله عفو جانی راجع به سرایت ناشی از آن نخواهد بود. در واقع، اگر مجنی علیه از ابتدا بداند که جنایت اولیه، سبب سرایت به عضو یا جاننش خواهد شد، چه بسا هرگز جانی

۱. «فان كون الجرح غير مضمون بالعفو لا يقتضى عدم الضمان بالسراية و ما اشتهر من أنّ غير المضمون لا تضمن سرايته أنّما هو في غير المضمون ابتداء كالأوقع بحق مثلاً، و دعوى اقتضاء الاطلاق ذلك واضحة المنع» (صاحب جواهر، ۴۲/۴۲۸).



را عفو نمی‌کند. بنابراین، متبادر عرفی از عفو جنایت اولیه، نه تنها عفو از سرایت ناشی از آن جنایت نیست، بلکه عکس آن به ذهن متبادر می‌شود.

ج. از سوی دیگر، تعمیم اعتبار عفو از جنایت اولیه به تمام آثار آن، از جمله سرایت بعدی، در بسیاری موارد موجب هدررفتن خون یک انسان خواهد بود که با مبانی شرعی که نهایت مذاقه و احتیاط را در مسائل مربوط به نفوس و دماء مصروف دارد (کلینی، ۲۷۱/۷)، نامتناسب است.

۴. تبیین نظر برگزیده

این دیدگاه، قول به تفصیل است؛ به این بیان که اگر شخصی در خصوص عضوی از اعضای کسی مرتکب جنایت شود و مجنی علیه پیش از بهبودی کامل، جانی را ببخشد و سپس جنایت وارده به عضو یا نفس مجنی علیه سرایت کند، اگر هنگام ارتکاب جنایت، سرایت بعدی، مقصود جانی بوده یا اینکه غالباً منجر به سرایت شود، در این صورت، جانی در قبال سرایت بعدی، حسب مورد محکوم به قصاص عضو یا نفس خواهد بود. اما اگر سرایت ایجاد شده فاقد هر دو شرط مذکور باشد؛ یعنی مقصود جانی نبوده و جنایت ارتكابی هم غالباً موجب سرایت نمی‌شود؛ بلکه سرایت به عضو یا نفس به طور اتفاقی ایجاد شده باشد، در این صورت، جانی در قبال سرایت بعدی بر حسب مورد محکوم به دیه عضو یا نفس می‌شود (خویی، ۲۲۲/۲؛ تبریزی، ۳۳۶؛ وحید خراسانی، ۵۴۵/۳؛ فیاض، ۳۸۲/۳). محقق خویی در این باره می‌نویسد: «اگر شخصی انگشت کسی را قطع نموده و پس از عفو مجنی علیه، جنایت انگشت به دست او سرایت کند، در این صورت، قصاص انگشت که مورد عفو قرار گرفته، ساقط می‌شود؛ اما در مورد سرایت به دست اگر سرایت ایجاد شده، مقصود جانی بوده یا چنین جنایتی غالباً موجب سرایت می‌شود، حتی اگر مقصود جانی نبوده، قصاص دست ثابت می‌شود. اما اگر سرایت بعدی، مقصود جانی نبوده و ایجاد سرایت نیز اتفاقی بوده باشد، دیه دست ثابت می‌شود. در فرض سرایت به نفس، مجنی علیه نیز حکمش مثل حکم سرایت به عضو است»^۱ (خویی، ۲۲۲/۲؛ سبزواری، ۵۳/۲۹؛ تبریزی، ۳۳۶)^۲.

اشکال و پاسخ: شاید گفته شود که در دیدگاه منتسب به مشهور که در صورت سرایت جنایت عفو شده به عضو دیگر، به خلاف فرض سرایت به نفس، حکم به ثبوت دیه علیه جانی شده است، در واقع، استمرار تمایل مجنی علیه به عفو جانی مفروض دانسته شده است. در پاسخ می‌توان گفت: با تحلیل و بازخوانی منابع فقهی به وضوح پیدا است که منظور دیدگاه منتسب به مشهور، مواردی است که عفو مجنی علیه تنها ناظر به

۱. «لو عفا عن الجنایة ثم سرت الی الکفّ سقط القصاص فی الاصح، و اما فی الکفّ فان کانت السراية مقصودة للجانی أو کانت تلک الجنایة ممّا تؤدی الی السراية غالباً و إن لم تکن مقصودة، ثبت القصاص فی الید. و اما اذا کانت غیر مقصودة و کانت السراية اتفاقیة ثبت الدية دون القصاص، و كذلك الحال اذا سرت الی النفس» (خویی، ۲۲۲/۲).

۲. «اذا کانت السراية اتفاقياً فلا توجب القصاص لا فی الأطراف و لا فی النفس و إنما توجب الدية. و إن کانت الجنایة بقصد السراية أو کونها بألة تسری عادتاً یثبت القصاص بالسراية فی الأطراف و فی النفس» (تبریزی، ۳۳۶).



جنایت موجود است؛ نه اینکه استمرار عفو سابق مجنی علیه به سرایت بعدی، مفروض باشد. مؤید مطلب این است که فقها مسئله سرایت را در دو فرض بحث کرده‌اند: فرض نخست اینکه، مجنی علیه بگوید: جنایت موجود و تمام آثار آن را که سرایت بعدی نیز از آن جمله است، عفو کردم. در این صورت، از آنجاکه عفو سابق همچنان استمرار دارد، جنایات ناشی از سرایت بعدی هم مشمول عفو قبلی خواهد بود و فرض دوم اینکه، تنها جنایت موجود را عفو کند، اما پس از عفو، جنایت اولیه به عضو یا نفس مجنی علیه سرایت کند که مسئله محل بحث است (شهید اول، ۳۹۸ تا ۳۹۹؛ ابن شجاع قطان، ۵۷۱/۲؛ علامه حلی، قواعد الأحكام، ۳/ ۶۳۷ تا ۶۳۸)؛ از این رو عفو جنایت موجود، مستلزم عفو صدمات بعدی نیست.

بر اساس این تقسیم‌بندی می‌توان دریافت که در مسئله محل بحث، استمرار عفو سابق، مفروض این نظر نیست؛ بنابراین توجیه نظر منتسب به مشهور در فرض سرایت به عضو، به اینکه این فقیهان استمرار عفو مجنی علیه را مفروض گرفته و از این رو به پرداخت دیه عضو حکم کرده‌اند نه تنها روشن نیست، بلکه با توضیحی که گذشت، دارای محملی چندان موجه و دقیق به نظر نمی‌رسد.

۴. ۱. تحلیل مبانی فقهی نظر برگزیده

تحلیل مستند این دیدگاه آن است که در صورتی که سرایت ناشی از جنایت از ابتدا مقصود جانی بوده یا چنین جنایتی نوعاً موجب سرایت باشد، به لحاظ تحقق شرایط جنایت عمد، سرایت وارده مصداق جنایت عمد بوده و بنا بر اصل، جانی در قبال سرایت، بر حسب مورد محکوم به قصاص عضو یا نفس خواهد بود. در غیر این صورت، به دلیل تحقق شرایط جنایت غیر عمد، سرایت بعدی مشمول حکم جنایت غیر عمد قرار گرفته و جانی در قبال سرایت، محکوم به دیه است (خویی، ۲۲۲/۲؛ تبریزی، ۳۳۴)؛ در فرض سرایت به عضو، محکوم به پرداخت دیه عضو و در سرایت به نفس، دیه نفس است.

توضیح آنکه، جنایت عمد بر اساس تعریف فقهی دو مشخصه دارد که با تحقق یکی از آن‌ها جنایت عمد که مستوجب قصاص است، تحقق می‌یابد: مشخصه اول اینکه جانی قصد ارتکاب جنایت ایجاد شده را داشته باشد؛ هر چند وسیله‌ای که به کار می‌برد، نوعاً کشنده یا تلف‌کننده عضو نباشد؛ مشخصه دوم اینکه وسیله‌ای که جانی برای ارتکاب جنایت به کار می‌برد، نوعاً کشنده یا سبب اتلاف عضو باشد؛ هر چند جانی قصد ارتکاب جنایت وارده را نداشته باشد. با وجود یکی از این دو مشخصه، جنایت ارتكابی، عمدی محسوب می‌شود (تبریزی، ۲۷۷؛ خمینی، ۵۴۰/۲).

قانونگذار نیز با پیروی از نظر فقیهان، در قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) جنایت عمدی را با همین چهارچوب تعریف کرده است و در ماده ۲۹۰ مقرر می‌دارد: «جنایت در موارد زیر عمدی محسوب می‌شود: الف. هرگاه مرتکب با انجام کاری قصد ایراد جنایت بر فرد یا افرادی غیر معین از یک جمع را داشته باشد و در عمل نیز، جنایت مقصود یا نظیر آن واقع شود، خواه کار ارتكابی نوعاً موجب وقوع آن جنایت یا



نظیر آن بشود، خواه نشود؛ ب. هرگاه مرتکب عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن می‌گردد؛ هرچند قصد ارتکاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد، ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب آن جنایت یا نظیر آن می‌شود».

جنایت شبه عمد نیز در تعریف فقهی خود آن است که جانی، قصد ارتکاب فعل بر معنی‌علیه را داشته، ولی قصد جنایت وارده (نتیجه فعل) را نداشته و فعل ارتكابی نیز نوعاً موجب آن جنایت نمی‌شود؛ مثل اینکه شخصی بچه‌ای را برای تأدیب، با تازیانه یا امثال آن بزند که نوعاً کشنده نیست و اتفاقاً منجر به قتل وی شود (خمینی، ۵۵۴/۲؛ مجلسی، ۶۷). بنابراین در تعریف جنایت شبه عمد گفته می‌شود: «در قتل یا جرح یا نقص عضو شبیه عمد، مرتکب (عامداً فی فعله) و (مخطأً فی قصده) است؛ بدین ترتیب، از آن جهت که این عمل، به دلیل عمد در فعل، به جرم عمدی و به دلیل خطا در قصد، به جرم خطئی شبیه است، به آن شبه‌عمد یا خطای شبیه عمد یا عمد شبیه خطا می‌گویند» (میرمحمدصادقی، ۱۲۶). در قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) نیز در ماده ۲۹۱ به مصادیق جنایت شبه‌عمدی پرداخته است. بند الف ماده مذکور مقرر می‌دارد: «جنایت در موارد زیر شبه‌عمدی محسوب می‌شود: الف. هرگاه مرتکب نسبت به معنی‌علیه قصد رفتاری را داشته، لکن قصد جنایت واقع شده یا نظیر آن را نداشته باشد و از مواردی که مشمول تعریف جنایات عمدی می‌گردد، نباشد...».

در مجموع باید گفت: دیدگاه اخیر از آن‌رو که مسئله را با توجه به چهارچوب جنایت عمد و شبه‌عمد تحلیل می‌کند، منطقی به نظر می‌رسد؛ چراکه ممکن است جانی با اطلاع از وضعیت جسمانی معنی‌علیه یا موقعیت زمانی و مکانی وقوع جرم، سرایت جنایت را قصد کرده یا ابزاری که در ارتکاب جرم به کار برده است، نوعاً موجب سرایت باشد؛ به عنوان مثال با چاقوی زهرآلود کسی را مورد ضرب قرار داده که هدفش مرگ معنی‌علیه در اثر زهر بوده است. بنابراین، نمی‌توان در حکم فقهی این مسئله تفصیل نداد؛ همان گونه که مشهور فقیهان، مرتکب این اطلاق شده‌اند و در فرض سرایت جنایت به عضو، به طور مطلق جانی را محکوم به دیه عضو و در فرض سرایت نفسی، مطلقاً محکوم به قصاص نفس کرده‌اند. حال آنکه در هریک از دو فرض مسئله (سرایت به عضو یا نفس) ممکن است با احراز دو شرط مذکور، سرایت بعدی عمد به شمار آید که در این صورت بدون تفصیل میان سرایت به عضو یا نفس، جانی بر حسب مورد محکوم به قصاص عضو یا نفس خواهد بود. همان طور که ممکن است با فقدان دو شرط یادشده، سرایت بعدی غیرعمد محسوب شود که در این صورت نیز بدون تفاوت میان سرایت به عضو یا نفس، جانی بر حسب مورد محکوم به دیه عضو یا نفس می‌شود. بنابراین دلیل روشنی که تفصیل میان سرایت جنایت به عضو و سرایت به نفس را توجیه کند به نظر نمی‌رسد؛ به این صورت که در فرض سرایت جنایت به عضو، به طور مطلق جانی محکوم به دیه باشد و در فرض سرایت به نفس، محکوم به قصاص.

۴. ۲. رد دیه جنایت عضو مورد عفو، هنگام قصاص یا دریافت دیه

پرسش مطرح شده در این بخش از پژوهش آن است که در فرض سرایت جنایت مورد عفو به نفس مجنی علیه، آیا اولیای دم هنگام قصاص نفس یا دریافت دیه آن ملزم به پرداخت دیه عضوی که از سوی مجنی علیه بخشیده شده است، هستند؟

مشهور فقیهان، پرداخت دیه عضو عفوشده را پیش از قصاص نفس یا دریافت دیه آن توسط اولیای دم لازم می دانند؛ گروه دیگری به عدم لزوم رد دیه عضو عفوشده قبل از قصاص نفس حکم کرده اند (خمینی، ۵۵۲/۲؛ تبریزی، ۳۳۶). علامه حلی نیز با محل اشکال دانستن دیدگاه مشهور مبنی بر مشروط کردن قصاص نفس به پرداخت دیه عضو عفوشده، به دیدگاه اخیر متمایل است^۱ (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳/۳۶۷). به نظر می رسد دیدگاه غیر مشهور مبنی بر عدم لزوم رد دیه عضو عفوشده در فرض سرایت بعدی به نفس مجنی علیه، قولی موجه و قابل دفاع است؛ چراکه اولاً در صورت سرایت جنایت مورد عفو به نفس مجنی علیه، عفو سابق او موجب رفع ضمان نیست؛ به دلیل اینکه اگر سرایت بعدی، جنایت عمد به شمار آید، موجب قصاص نفس خواهد بود که حق اولیای دم است، نه مجنی علیه. از این رو، مجنی علیه راجع به حق دیگران، امکان دخل و تصرف یا اسقاط ندارد. از سوی دیگر، اگر سرایت ایجاد شده، غیر عمد محسوب شود، موجب دیه است که گرچه ملک میت بوده و با آن معامله ماترک می شود، اما با موت مجنی علیه ثابت می شود. بنابراین، اسقاط سابق مجنی علیه، اسقاط مالم بجنب خواهد بود (تبریزی، ۳۳۶).

اشکال و پاسخ: شاید این اشکال مطرح شود که این دلیل در واقع بر اتقان دیدگاه منتسب به مشهور دلالت دارد که در فرض سرایت به نفس، قائل به ثبوت قصاص نفس است.

در پاسخ می توان گفت: در واقع، این دلیل بر اصل ضمان آور بودن سرایت بعدی دلالت دارد؛ به این بیان که عفو جنایت موجود، موجب رفع ضمان از سرایت بعدی نمی شود. حال، ضمان بعدی بر حسب نوع جنایت وارده و بر مبنای دو شرط مذکور ممکن است جنایت عمدی محسوب شود که موجب قصاص نفس است و ممکن است مشمول جنایت غیر عمدی قرار گیرد که موجب دیه نفس خواهد بود.

ثانیاً، از ادله پیش از این استفاده نمی شود که تداخل مربوط به مقام اجرای قصاص و مقام استیفا است، نه ثبوت حق قصاص؛ به این معنا که در مقام ثبوت، حق قصاص عضو و نفس، هر دو ثابت است، لیکن این دو حق مادام که استیفا نشده اند، باید به شکل تداخلی استیفا شوند وگرنه در واقع امر، اگر این دو حق برای صاحب حق قصاص نباشد، لازم می آید که در فرض تداخل اگر وی عمداً اقدام به قصاص عضو و نفس کند، محکوم به قصاص عضو شود؛ حال آنکه قطعاً چنین نیست. بنابراین، تا زمانی که صاحب حق قصاص، هیچ یک از دو جنایت را استیفا نکرده است، به او اجازه داده نمی شود تا هر دو را به شکل مستقل استیفا کند؛

۱. «لوسرت الی النفس کان للولی القصاص فی النفس بعد ردّ ما عفی عنه، علی اشکال» (علامه حلی، قواعد الاحکام، ۳/۶۳۷).



ولی حال که اولی را به قصاص یا گرفتن دیه استیفا کرده، حق قصاص وی نسبت به جنایت دوم به شکل مستقل ثابت است و دلیلی نیز بر پرداخت دیه عضو مورد قصاص اول یا برگرداندن وجه المصالحه آن وجود ندارد. افزون بر آنکه، اصل بر عدم تداخل بوده و تداخل حتی در مقام اجرا نیز خلاف اصل و خلاف قاعده است و اخبار مخصوص این اصل نیز بر بیش از آنچه گفته شد، دلالتی ندارند (مزروعی، ۳۰۷/۱).

ثالثاً، هریک از اعضای انسان داخل در ماهیت نفس وی است؛ از این رو، حکم این مسئله، شبیه حکم مسئله قصاص شخص کامل در مقابل قتل کسی است که دستش به وسیله دیگری یا به سبب آفتی قطع شده است؛ یعنی همان گونه که اگر شخص سالم مرتکب قتل شخص مقطوع الید شود و اولیای دم خواهان قصاص او باشند، پرداخت دیه یک دست به وی لازم نیست، همین حکم در مسئله محل بحث نیز جاری است. صاحب جواهر دلیل عدم لزوم رد دیه عضو عفوشده را در سرایت به نفس این گونه بیان می کند: «فلعله من دخول الطرف فی النفس، فهو کقتل کامل بمن قطع یده غیره أو تلف بأفة» (صاحب جواهر، ۴۲۷/۴۲). از سوی دیگر، حکم این مسئله همانند قصاص عضو پیش از سرایت به نفس است؛ یعنی، همان طور که اگر کسی انگشت شخصی را قطع کرده و مجنی علیه انگشت را قصاص کند و سپس جنایت وارده به جان مجنی علیه سرایت کرده و موجب مرگ وی شود، به رغم ثبوت قصاص نفس برای اولیای دم، پرداخت دیه عضوی که قبلاً قصاص شده است، واجب نیست. مسئله محل بحث نیز این گونه بوده و پرداخت دیه جنایت مورد عفو قبل از قصاص نفس، علی الأصول نباید لازم باشد (مقدس اردبیلی، ۱۴۰/۱۴). در واقع، مجنی علیه با گذشت از حق قصاص خود، گویا حق قصاص خویش را استیفا کرده و خود را مُجَبِّح به مطالبه قصاص نمی داند. بنابراین، حکم سرایت بعد از عفو با حکم سرایت بعد از قصاص استحقاقی، متناظر است و هنگام قصاص نفس، رد دیه عضو عفوشده به جانی لازم نیست.

رابعاً، سرایت بعد از عفو در واقع جنایتی جدید است که ارتباطی به جنایت بخشوده اولیه ندارد (صاحب جواهر، ۴۲۴/۴۲). از آنجا که جنایت ناشی از سرایت هنگام عفو مجنی علیه وجود خارجی نداشته و بعداً ایجاد شده است، جنایتی مستقل به شمار می رود و طبعاً از حکم جنایت سابق، متأثر نیست. از این رو است که اگر بعد از قصاص عضو، جنایت به نفس سرایت کند، اولیای دم می توانند بدون رد دیه عضو عفوشده جانی را قصاص کنند. در مسئله پیش رو نیز سرایت بعدی در واقع، جنایتی مستقل است و از عفو سابق متأثر نمی شود و امکان استحقاق قصاص جانی بدون رد دیه عضو عفوشده می تواند وجود داشته باشد.

۵. موضع قانونگذار در مسئله

همان طور که پیش تر گفته شد، این مسئله در قوانین قبلی سابقه نداشته و در واقع از خلأهای قوانین پیشین (قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۶۱ و نیز قانون مصوب ۱۳۷۰) به شمار می رفت که در مواد ۳۰۰ و ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بدان پرداخته شد. اگرچه با تحلیل های ارائه شده نقدهایی به



آن وارد است. قانونگذار کیفری در ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) مقرر می‌دارد: «اگر مجنی علیه به تصور اینکه جنایت وارده بر او به قتل منجر نمی‌شود و یا اگر به قتل منجر شود، عمدی محسوب نمی‌شود، قصاص کند یا گذشت یا مصالحه بر دیه یا غیر آن نماید و بعد از آن، جنایت واقع شده به نفس سرایت کند و به فوت مجنی علیه منجر شود، هرگاه قتل مشمول تعریف جنایات عمدی باشد، قاتل به قصاص نفس محکوم می‌شود و چنانچه عضو مرتکب، قصاص شده یا با او مصالحه شده باشد، ولی دم باید قبل از قصاص نفس، دیه عضو قصاص شده یا وجه‌المصالحه را به وی بپردازد؛ لکن اگر جنایت مشمول تعریف جنایات عمدی نگردد، به پرداخت دیه نفس بدون احتساب دیه عضو قصاص شده یا وجه‌المصالحه اخذ شده، محکوم می‌شود. مفاد این ماده در موردی که جنایت ارتكابی به قسمت بیشتری از همان عضو مورد جنایت سرایت کند، نیز جاری است.»

مفاد ماده ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی نیز درباره سرایت جنایت بعد از قصاص عضو است. قانونگذار در این ماده مقرر داشته است: «(قصاص عضو را می‌توان فوراً اجرا کرد، لکن اگر علم به سرایت وجود نداشته باشد و قصاص اجرا شود و پس از آن جنایت سرایت کند و سرایت پدید آمده، عمدی محسوب شود، مرتکب حسب مورد به قصاص نفس یا عضو محکوم می‌شود، لکن پیش از اجرای قصاص نفس، ولی دم باید دیه جنایتی را که به‌عنوان قصاص عضو بر مرتکب وارد شده است به او بپردازد و اگر سرایت پدید آمده، غیر عمدی محسوب شود، مرتکب به دیه جنایتی که به‌وسیله سرایت پدید آمده است، محکوم می‌شود و دیه مقداری که قصاص شده است، کسر نمی‌شود.»

قانونگذار در این دو ماده برخلاف نظر مشهور، میان حکم سرایت به عضو و سرایت به نفس قائل به تفصیل نشده و در هر دو فرض مسئله در صورت صدق جنایت عمد، جانی را محکوم به قصاص و در صورت صدق جنایت غیرعمد، محکوم به پرداخت دیه کرده است و از این نظر قابل دفاع است. اما از این نظر که در فرض سرایت جنایت اولیه (که مورد عفو یا مصالحه قرار گرفته) به نفس مجنی علیه، در خصوص لزوم پرداخت دیه جنایت اولیه، میان جنایت عمد و غیرعمد قائل به تفصیل شده و در صورت صدق جنایت عمد، اولیای دم را قبل از قصاص نفس ملزم به رد دیه جنایت اولیه کرده و در جنایت غیرعمد به عدم لزوم آن حکم کرده و اولیای دم را مستحق دریافت تمام دیه نفس کرده است، با تحلیل‌های بیان شده قابل انتقاد است؛ چراکه با توجه به ادله عدم لزوم رد دیه جنایت مورد عفو در فرض سرایت به نفس، در عدم لزوم رد، تفاوت میان جنایت عمد و غیرعمد توجیهی ندارد؛ یعنی همان طور که اگر سرایت به نفس مشمول جنایت غیرعمد قرار گیرد، اولیای دم می‌تواند بدون احتساب دیه جنایت عفو شده، به دریافت تمام دیه نفس اقدام کند. در فرضی هم که سرایت به نفس مشمول جنایت عمد قرار گیرد، اولیای دم بنا بر اصل باید بدون رد دیه جنایت عفو شده، استحقاق قصاص نفس جانی را داشته باشند. بنابراین، بر اساس نگاه صاحبان این قلم پیشنهاد اصلاح این



قسمت از مواد ۳۰۰ و ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی مطرح و دفاع است.

نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح‌شده در این نوشتار، موارد زیر روشن شد:

ا. در صورت سرایت جنایت وارده به عضو یا نفس مجنی‌علیه بعد از ارتکاب جنایت اولیه‌ای که عفو شده است، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که در این میان، مشهور فقیهان بین سرایت به عضو و نفس قائل به تفصیل شده و بر این باورند که در فرض سرایت عضوی، جانی محکوم به دیه عضو و در فرض سرایت به نفس، محکوم به قصاص نفس است و در هر دو فرض باید دیه جنایت عفو شده به جانی پرداخت شود.

ب. دیدگاه دیگر در این باره آن است که عفو از جنایت اولیه به منزله عفو از تمامی آثار و لوازم آن است؛ از این رو، جانی در قبال سرایت ناشی از جنایت اولیه، چه سرایت عضوی و چه نفسی، هیچ‌گونه ضمانتی ندارد.

ج. در مقابل این دو دیدگاه، دیدگاه سوم مطرح است که برخلاف نظر مشهور، بین سرایت عضوی و نفسی تفصیلی قائل نشده است، بلکه بر این باور است که اگر سرایت ایجاد شده، مقصود جانی یا وسیله ارتکاب جرم باشد، بر اساس نظر کارشناس، نوعاً موجب سرایت باشد، در هر دو فرض (یعنی: چه سرایت عضوی و چه نفسی)، جانی محکوم به قصاص است و اگر فاقد این دو شرط باشد، در هر دو فرض محکوم به دیه خواهد بود؛ یعنی در سرایت عضوی، محکوم به دیه عضو و در سرایت نفسی، محکوم به دیه نفس.

د. با تحلیل و ارزیابی مبانی فقهی دیدگاه‌های مطرح‌شده به نظر می‌رسد که دیدگاه سوم از این نظر که تمام جوانب احتمالی مسئله را لحاظ کرده و حکم سرایت وارده را با چهارچوب شرایط و احکام جنایات عمد و غیرعمد سنجیده است، از نقطه قوت برخوردار می‌باشد. اما دیدگاه‌های دیگر به دلیل اشکالاتی که به مبانی فقهی آن‌ها وارد است که تفصیلاً بیان شد، قابل دفاع نیستند.

ه. از جمله اشکالات وارده به دیدگاه مشهور این است که میان حکم سرایت عضوی و سرایت نفسی قائل به تفصیل شده است و در فرض سرایت به عضو، به طور مطلق جانی را محکوم به دیه عضو و در فرض سرایت به نفس، محکوم به قصاص نفس کرده است؛ حال آنکه اگر سرایت ایجاد شده عمد محسوب شود، بدون تفصیل میان سرایت عضوی و نفسی، در هر دو فرض مسئله، موجب قصاص است و اگر غیرعمد به شمار آید، در هر دو فرض باید موجب ثبوت دیه باشد. بنابراین، تفصیل مطرح‌شده میان این دو فرض توجیه فنی ندارد و منطقی به نظر می‌رسد.

و. نمی‌توان به طور مطلق در فرض سرایت عضوی، جانی را محکوم به دیه عضو و در فرض سرایت نفسی، محکوم به قصاص نفس کرد، بلکه بستگی به این دارد که سرایت ایجاد شده مشمول جنایت عمد قرار گیرد یا غیرعمد.



ز. اگر بعد از عفو مجنی علیه، جنایت اولیه به نفس سرایت کند، برخلاف نظر مشهور فقها که معتقدند ولی دم باید قبل از قصاص نفس یا دریافت دیه نفس، مقدار دیه جنایت عفوشده را به جانی برگرداند، باتوجه به ادله ای که تفصیلاً بدان پرداخته شد معتقدیم که در فرض سرایت جنایت به نفس، رد دیه جنایت عفوشده به جانی در هیچ یک از جنایات عمد و غیرعمد واجب نیست، بلکه اولیای دم بدون پرداخت دیه جنایت عفوشده می توانند قصاص نفس یا تمام دیه آن را مطالبه کنند. از این رو، مواد ۳۰۰ و ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲) که در فرض سرایت جنایت موردعفو به نفس مجنی علیه، میان جنایت عمد و غیرعمد قائل به تفصیل شده و عدم لزوم پرداخت دیه جنایت موردعفو را به جنایت غیرعمد اختصاص داده، قابل نقد و نیازمند اصلاح به نظر می رسد.

منابع

قرآن کریم

- ابن شجاع قطان، شمس الدین محمد، معالم الدین فی فقه آل یاسین، چاپ اول، قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۴ق.
- تبریزی، جواد، تنقیح مبانی الأحكام؛ کتاب القصاص، چاپ دوم، قم: دارالصدیقه الشهیده (س)، ۱۴۲۶ق.
- حلی، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، چاپ اول، قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۷.
- خاوری، یعقوب و همکاران، فقه جزا؛ واژه نامه تفصیلی، زیر نظر آیت الله عمید زنجانی، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴.
- خمینی، روح الله، تحریر الوسیلة، چاپ اول، قم: مطبوعات دارالعلم، بی تا.
- خویی، ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، چاپ اول، قم: موسسه احیاء آثار الإمام الخویی (ره)، ۱۴۲۲ق.
- زیدان، عبدالکریم، القصاص والدیات فی الشریعة الإسلامیة، چاپ اول، دمشق: مؤسسه الرسالة، ۱۴۳۴ق.
- سبزواری، عبدالاعلی، مهذب الأحكام، چاپ چهارم، قم: المنار، ۱۴۱۳ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۴۱۴ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، چاپ اول، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، إرشاد الأذهان، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- _____، قواعد الأحكام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- _____، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ق.
- فیاض، محمد اسحاق، منهاج الصالحین، بی جا: بی نا، بی تا.



- قانون راجع به مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۶۱)، به کوشش جهانگیر منصور، تهران: دیدار، بی تا.
- قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۰)، به کوشش جهانگیر منصور، تهران: دیدار، بی تا.
- قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲)، به کوشش جواد صادقی، تبریز: آیدین، یانار، بی تا.
- کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، حدود و قصاص و دیات، به تصحیح و تحقیق علی فاضل قائنی نجفی، چاپ اول، قم: مؤسسه نشر آثار اسلامی، بی تا.
- مزروعی، رسول، شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ قصاص، زیر نظر آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، چاپ اول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۹۴.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
- میر محمد صادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی؛ جرایم علیه اشخاص، چاپ بیست و سوم، تهران: میزان، ۱۳۹۶.
- وحید خراسانی، حسین، منهاج الصالحین، چاپ پنجم، قم: مدرسه امام باقر (ع)، ۱۴۲۸ ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی